

کاوس در گرفت و رستم و کاوس برای ختم این غائله او را بگیو پسر گودرز که میان ایرانیان از همه دلیرتر بود دادند تا مناقشات فرو نشیند و نزاع از میان برخیزد. اما بانو گشسپ پهلوان نخست بساگیو در آویخت و او را بیند افکند تا رستم ببرزنش وی رفت و کارها را بصلاح باز آورد<sup>۱</sup>. از این زن بیژن که فردوسی آنهمه از او بیزرگی نام برده است بزاد.

«بانو گشسپ نامه منظومه کوچکی است بپیمقدمه و متشکل از نهمصد شعر ببحر متقارب. ناظم این داستان علی التحقیق مسلمان بود چه در آغاز چهارمین حکایت پیامبر اسلام درود فرستاده و در پایان کتاب نیز او را ستوده است.

» در برز و نامه و بهمن نامه روایات فراوانی راجع ببانو گشسپ آمده که در این منظومه اثری از آن نیست و بنا بر این میتوان گفت این کتاب منتخبی است از يك منظومه بزرگتر<sup>۲</sup>.

نسخه موجود بانو گشسپ (کوشسپ) نامه شامل چهار حکایت است و در آخر چهارمین

حکایت چنین آمده:

بگفتم من این داستان را تمام ابر مصطفی و آتش از ما سلام

یکی از این حکایات چهار گانه در اجعت بچنگ میدان فرامرز و بانو گشسپ بارستم.

در این جنگ بانو گشسپ پس از مجروح کردن رستم او را شناخت<sup>۳</sup>

نسخه دیگری از این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است که دو بیت

نخستین آن چنین است:

ز گفتار فرزانه سر فراز

چنین خواندم این دفتر دلنواز

سیاوخش فرخنده پاک دین

ز کین خواهی شهریار گزین

و آخرین بیت آن چنین:

ز شیرسه دایه نمی گشت سیر<sup>۴</sup>.

سه دایه بنازش همی داد شیر

۱ - این داستان در رستم نامه منثور هم آمده است.

۲ - مقدمه ج ۱ شاهنامه مول ص ۶۳ - ۶۴ و ج ۳ فهرست بلوشه ص ۱۸-۱۹.

۳ - فهرست کتب خطی کتابخانه ملی پاریس تألیف ادگار بلوشه ج ۲ ص ۱۸ و ۱۹.

۴ - ضمیمه فهرست نسخ خطی بریتیش میوزیوم. تألیف ربو ص ۱۳۰-۱۳۱. بیت اخیر در جهانگیر نامه نیز موجود

است و بجای خود خواهیم دید

## ۹ = برزو نامه

برزو نامه از بزرگترین منظومه‌های است که بتقلید از شاهنامه و از روی داستانهای قدیم ساخته شده است. پیش از اینکه بیحس در باب این منظومه (از روی نسخ معمول برزو نامه) پردازم، سخنان ژول مول را از مقدمه او بر مجلد اول ترجمه شاهنامه در اینجا نقل میکنم:

« برزو نامه فی الواقع مجموعه همه روایات است راجع بخاندان رستم که فردوسی بدانها توجه نکرد و در عین حال هم حاوی داستان برزوست که اساس این داستان بر شرح پهلوانیها و مردانگیهای وی نهاده شده. از مطالعه این کتاب بخوبی برمیآید که مراد گوینده تهیه ذیلی بر شاهنامه فردوسی بوده منتهی ذیل بعظمت از اصل در گذشته است.

« در این کتاب هم مانند سام نامه قسمتی از شاهنامه که فی الحقیقه مدخل داستان شمرده میشود نقل شده و پس از نقل نصف اخیر منظومه سهراب چنین آمده است: اکنون که سرگذشت سهراب را بیایان برده‌ام بداستان پسرش برزو آغاز میکنم. اینک گرد آید و سخنان مرا در باب پسر پهلوان و نام آور سهراب بشنوید. اینست آنچه از کتابی کهن در داستان سهراب خوانده‌ام... گوینده داستان پس از ذکر این مقدمه بی آنکه مأخذ و سند منظومه خود را ذکر کند بیاد کردن اصل داستان و جهات و کیفیات آن پرداخته است.

«آغاز سرگذشت برزو بتمام معنی شبیه با آغاز داستان سهرابست بدین معنی که سهراب پیش از جنگ با ایرانیان در زمین شتگان بدختری «شهر و» نام دل باخت و با وی بیارمید. شهر و از سهراب باز گرفت و سهراب هنگام رحیل انگشتری خود بدوداد تا نشانی از وی باشد. چون کودک از مادر بزاد برزو نام یافت و مادرش تا بیست سالگی نسبش را از وی پنهان داشت زیرا میترسید که بگرفتن کین پدر بجنگ رستم رود. روزی افراسیاب هنگام فرار از برابر رستم بشنگان رسید و برزو را آنجا دید و از برزو بالای او شادمان شد و ویرا نزد خود خواست و پیرورد و بجنگ ایرانیان فرستاد. بروز بدست ایرانیان اسیر شد و آنگاه از نسب خود آگهی یافت و در شمار پهلوانان ایران درآمد. از اینجا حوادث فراوانی دنبال هم میآید و در این حوادث تمام پهلوانان و افراد دوره

پهلوانی شاهنامه را باضافهٔ افرادی جدید ملاحظه میکنیم. اما روایات برزوناامه همه جا با روایات شاهنامه موافق نیست مثلاً زادشم پادشاه توران در شاهنامهٔ فردوسی جد افراسیابست و در برزوناامه پسر او. این اشتباه نتیجهٔ آنست که روایت مذکور مانند قسمت بزرگی از داستانهای شاهنامه و منظومه های دیگر مستند بود بر روایات شفاهی که در نواحی مختلف کشور پهناور ایران خاصه نواحی شرقی زبان بزبان میگشت.

« بگمان من برزوناامه از روی منابعی مشهورتر و متداول تر از ماخذ منظومه های حماسی دیگر تدوین شد. روایاتی که در برزوناامه دیده میشود در بعضی منظومه های حماسی دیگر نیز وجود دارد منتهی با مختصر تفاوتی، مثلاً قوم روس در برزوناامه دیو شمرده شده اند و پادشاهشان دیو صقلاب نام دارد اما در سام نامه روسان آدمیند و شا آنان شاه صقلاب نامیده میشود.

« تاریخ نظم برزوناامه را باشکال میتوان معلوم کرد. در مجمل التواریخ نامی از آن نیامده است و آنکتیل دوپرون آنرا بشاعری موسوم به عطائی نسبت داده اما از ماخذ سخنان خود نامی نبرده است. ما از این شاعر اطلاعی نداریم و ظاهراً برزوناامه را باید از قرن پنجم هجری و یا آغاز قرن ششم دانست.

« سبک و روح سخن در این منظومه کاملاً ساده و بتمام معنی حماسی است و در روایات آن بهیچ روی تباهی و فسادى ملاحظه نمیشود. تنها نسخهٔ این منظومه نسخه بیست که من آنرا در کتابخانهٔ سلطنتی پاریس دیده ام که برای آنکتیل دوپرون از روی نسخهٔ فرسخان معاون حاکم سورات استنساخ شد و شامل ۱۵۵۹ صحیفه و ۶۵۰۰۰ شعر است و با این همه عظمت کامل و تمام نیست و ۳۰۰۰ شعر از آخر آن افتاده است.

« طول این منظومه سبب شده است که ناقلان منظومه های را جداگانه از آن نقل کنند و آنکتیل از هندوستان یکی از این منظومه ها را بنام سوسن نامه آورده است که در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوطست و اگر کسی از برزوناامه اطلاع قبلی نداشته باشد با مطالعهٔ آن چنان شبیهت میافتد که آنرا منظومه یی مستقل می شمارد. سوسن نامه سرگذشت يك زن رامشگر تورانیست که بمکر و حيله چند تن از پهلوانان ایران را بیند افکند و میخواست نزد افراسیاب فرستد اما فرامرز از این امر آگاهی یافت و فرمان زال

بطلب رستم رفت و پهلوان سیستان آن گروه را از بند سوسن رهایی داد .

« قسمتی از برزو نامه در بعضی از نسخ شاهنامه راه یافته و ماکان بخشی از آنرا در ضمیمه چاپ خود آورده است که تقریباً از اوایل برزو نامه گرفته شده و شامل جنگهای برزو با رستم و داستان سوسن است .

« منظومه دیگری نیز از برزو نامه نوشته شده و راجعست بیکی از شکارهای برزو که بخواش کین خسرو صورت گرفته بود . این منظومه را کزه گارتن<sup>۲</sup> چاپ و ترجمه کرده است<sup>۳</sup> »<sup>۴</sup> ( بایان سخنان ژول مول ) .

از برزو نامه دو نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجود است که هر دو ناقص اند و ادگار بلوشه هر دو را تحت شماره ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ در فهرست نسخ فارسی خود ذکر کرده است و نگارنده از نسخه شماره ۱۱۸۹ عکسی تهیه کرده است که در اختیار دارد .

این نسخه در حدود ۳۸۰۰۰ بیت دارد و بخط نستعلیق هندی در احمدآباد از روی نسخه‌یی که بسال ۱۰۷۳ در اصفهان نسخه برداری شده و خود از روی يك نسخه دوره تیموری استنساخ گردیده بود ، نوشته شده است . ناسخ آن نوربگک نسخه بردار آنکتیل دوپرون بوده است .<sup>۵</sup>

در آغاز این نسخه قسمتی از داستان رستم و سهراب فردوسی آمده و بعد از آن کیفیت آشنایی سهراب با شهر و وزادن برزو و پرورش او در آمدن نوی در شمار پهلوانان افراسیاب و جنگ با ایرانیان و اسارت او بدست فرامرز و آمدن مادر او به سیستان و گریختن برزو از زندان سیستان و رزم برزو و رستم و گرفتار شدن او بدست تهمتن و آشنایی دادن ، و داستان سوسن رامشگر و چندین داستان دیگر که در آن پهلوانان خاندان کرشاسپ خاصه زال و رستم و فرامرزو برزو بانو کشسپ شرکت دارند و در آنها سخن از جنگهای متعدد

۱ - Macan - ۲ - Kosegarten

۳ - 125 - 109 Mines de l' Orient, T. V, p. 109 - 125 وولرس همین قطعه را در

Chrestomathia Shahnamiā چاپ کرده و همچنین دوساسی ( de Sacy ) در

Journal des Savants سال ۱۸۳۶ ص ۲۰۷ بیعت .

۴ - J . Mohl : Livre des Rois , Vol. I, p . LXIV - LXVII

۵ - E. Blochet : Catalogue des Manuscrits persans, Vol . III, -

p . 15-16 .

بادیوان و جادوان و تورانیان و رومیان و جز آنها رفته است ...

پایان این نسخه بنحویست که ابتر بودن آن را ثابت میکند. آخرین قسمت این منظومه داستان اتحاد افراسیاب و قیصر روم و لشکر کشیدن هر دو بکنگ خسرو است لیکن چون نسخه ناقص است داستان ناتمام مانده و بدین ابیات ختم شده است :

دلیران یونان و گوردان روم	زمرز زراننداب و هرمرز و بوم
سه صف بر کشیدند پیش سپاه	بهر صف ستاده یکی پسادشاه
کجا پیشرو بود عنقای عاد	که کردی همیشه ز پیکار یساد
شمیلاس یکسو بمانند گرگ	صف آراست باسر کشان سترگ

در پایان نسخ چاپی شاهنامه، در جزء ملحقات، حکایتی بنام سرگذشت برزودیده میشود. طبع این ملحقات چنانکه میدانیم نخست بوسیله تورنر ماکان یکی از مصححان و ناشران اروپایی شاهنامه معمول شد.

سرگذشت مذکور بی هیچ مقدمه از فرار افراسیاب در جنگی که با رستم بر سر رها نیدن بیژن کرد، و رسیدن او بر زمین شنگان و دیدن برزودرزی کشاورزان آغاز میشود و چهار بیت اول آن چنین است :

کنون بشنوازمن توای رادمرد	یکی داستانی پر آزار و درد
بدانگه که برگشت افراسیاب	ز پیکار رستم دلی پر شتاب
که از بهر بیژن بتوران زمین	چه آمد بروی سپهدار چین
بدان راه بیره سر اندر کشید	گر یزان ز رستم بشنگان رسید...

و آخرین بیت آن چنین :

پایان رسانیدم این داستان	بدانسان که بشنیدم از باستان
--------------------------	-----------------------------

این «حکات سیوم سرگذشت برزوپسر سهراب» که مجموع ابیاتش در حدود ۳۵۰۰ است شامل دو قسمت میباشد یکی سرگذشت برزواز آنوقت که افراسیاب او را در شنگان یافت تا وقتی که مادرش نسب او را بر رستم آشکار کرد و برزودر شمار پهلوانان ایران درآمد. دیگر داستان سوسن را مشگرو پیلسم که منتهی بکنگ بزرگ افراسیاب و کیخسرو و شکست افراسیاب و اعطاء درفش عقاب پادشاه هزار سپاهی و ولایت غور و هری از جانب

کیخسرو ببرزو میشود. آغاز این حکایت با آنچه ژول مول گفته است همساز نیست و علاوه بر این از مطالب گونه‌گونی که ژول مول نام برده و در نسخه بزرگ برزو نام دیده‌است چیزی در این حکایت دیده نمیشود.

از این گذشته از داستان سهراب با شهر و بار گرفتن شهر و از سهراب و جزاینها تا دیدن افراسیاب برزوراد در شنگان زمین در این حکایت اثری نیست و تنها در میان داستان یکبار «شهر و» سرگذشت خود را با رستم درست بهمان تفصیل که ژول مول در آغاز داستان دیده در میان نهاده‌است. بنا بر این سرگذشت برزو که در مباحثات شاهنامه می‌بینیم جزء بسیار کوچکی از برزو نامه اصلی و عبارت دیگر دو داستان منتخب از داستانهای متعدد آنست و اگر در مقام مقایسه این قسمت با نسخه مذکور از کتابخانه ملی پاریس برآیم ملاحظه میکنیم که مقداری ابیات زائد بر آن دارد و علاوه بر این اختلاف نسخه در غالب ابیات میان این قسمت و نسخه مذکور مشهود است.

ژول مول چنانکه دیده‌ایم بر آنست که برزو نامه در قرن پنجم یا اوایل قرن ششم بنظم درآمد. این گفتار مول کاملاً صواب است زیرا قرائن لفظی که دلیل قدمت آن باشد از منظومه بسیار بدست می‌آید و بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنم:

۱- نخستین دلیل قدمت منظومه دست نخوردن اصل داستان و وارد نشدن عناصر خارجی است در آن. در داستانهای دیگری که تا کنون دیده‌ایم عناصر سامی کم و بیش وارد شده است ولی در این داستان از این عناصر کمتر دیده میشود و اساسی داستان و همچنین اصل روایات و داستانها کاملاً دست نخورده و اصلی است و میان قطعات مختلفی از آن با شاهنامه چندان نزدیکی و شباهت (از لحاظ وصف و بیان و ترمیم داستان نه از لحاظ موضوع داستان) دیده میشود که گویی عین آنست و تنها اگر سستی الفاظ در بعضی ابیات داستان دیده نشود خواننده نمیتواند خود را با متنی غیر از شاهنامه برابر یابد و تصور کند.

۲- استعمال شین فاعلی که در شاهنامه بسیار است در این منظومه هم فراوان دیده میشود و از آن جمله سه مورد را در قسمت کوچکی از داستان نشان میدهم:

بناگه یکی روز افراسیاب بوی باز خوردش چو دریای آب

چو بشنید برزوی دل پر ز کین  
کشیدش سپه سوی ایران زمین  
بس آنگاه رخ سوی افراسیاب  
بگردش ابا دیدگان بر آب

و چنانکه میدانیم استعمال این شین های فاعلی در قرن چهارم و پنجم بیشتر معمول بوده است.

۳- استعمال الف اطلاق که در شعر قدیم فارسی دری سیار است و در گشتاسپنامه دقیق و شاهنامه فردوسی زیاد می بینیم در این منظومه نیز بندرت دیده میشود مثلاً در این بیت:

که من هم فریرز بردار ما  
بنزدیک ایران سپه آرما

۴- استعمال اضافه مقلوب که در زبان پهلوی معمول بود و در زبان دری نیز چند گاهی در آغاز کار آثار زیادی از آن ملاحظه می کنیم و در گشتاسپنامه از آن نمونه هایی دیده ایم. در ابیات ذیل از برزو نامه توران شد (شاه توران) و ایران سپاه (سپاه ایران) بصورت اضافه مقلوبست:

بتوران سراسر سپاهی نماند  
که توران شه اورا سوی خود نخواند  
غو لشکر شاه و ایران سپاه  
بر آمده می تا بخورشید و ماه

۵- کمی استعمال کلمات عربی در اشعار این منظومه نیز نشانه دیگری است از قدمت آن. در برزونا و کلمات عربی از شاهنامه و گشتاسپنامه و کرشاسپنامه بیشتر ولی از آثار قرن ششم و خاصه از حماسه هایی که با و آخر این قرن یا از قرن هفتم بعد متعلق باشد کمتر است و از اینجا چنین بر می آید که این منظومه باید متعلق با و آخر قرن پنجم و آغاز قرن ششم باشد. کلمات عربی این منظومه بر سه دسته است: نخست آنها که از دیر باز زبان دری راه یافته و در آثار قرن چهارم و پنجم رایج بوده است مانند غم، عمر، نشاط و نظایر اینها. - دوم آنها که در حماسه های فارسی حتی در شاهنامه نظایر آنرا فراوان می یابیم مانند: رکیب، سلیح، صف، سنان، جوشن و جز اینها. سوم کلمات تازه تری از لغات عرب که بعضی از آنها را شاعر با جبارواز لحاظ قافیه سنجی در شعر راه داده و نتوانسته است با حفظ زیبایی شعر آنها را استعمال کند مانند حمل و غذا در دو بیت ذیل:

همی برسد تا زان بزیر بغل  
که گرگ درنده رباید حمل  
نشاطم بجنگ دلیران بود  
غذای تنم خون شیران بود

گذشته از همه اینهاروش بیان و سبک شاعری در این منظومه بواقع نماینده قدست آنست. سبک شعر بتمام معنی نزدیک بسبک بیان فردوسی و تابع سبک او آخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنویست و داشتن همین سبک دلیلی است بر اینکه عهد نظم این داستان از دوره اول غزنوی (تا سال ۴۳۲) چندان دور نیست و مثلاً از او آخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم فراتر نمی‌رود.

این داستان را آنکتیل دوپرون چنانکه دیده‌ایم با استناد بنسخه‌یی که در دست داشت به عطایی شاعر نسبت داده است و بلوشه در باب ناظم آن چنین میگوید: «برزو نامه متعلق است به **خواجه عمید عطایی ابن یعقوب معروف به عطایی رازی**. عطایی در قرن پنجم در دربار غزنویان زندگی میکرد و از معاصران مسعود بن سعد سلمان است که در مرگ او (۴۷۱) مرثیه‌یی ساخت.»

این خواجه عمید عطایی که دیده‌ایم بنا بر نقل هدایت<sup>۲</sup> خواجه عمید عطاء ابن یعقوب کاتب معروف به ناکوک است که «بحکم سلطان ابراهیم غزنوی بطرف هندوستان شتافته در شهور سنه ۴۷۱ در حدود دیار هندود بجوار رحمت خداوند ودود رحلت نمود» و مسعود سعد در مرثیه او گفته است:

از وفات عطاء بن یعقوب تازه تر شد وقاحت عالم

از صاحب برزو نامه غیر از این داستان منظوم آثار حماسی دیگری نیز چنانکه خواهیم دید در دست است.

از مطالعه در برزو نامه چنین برمی‌آید که داستان اصلی برزو یعنی داستان منشوری که شاعر اساس کار خود کرد داستانی بتمام معنی حماسی و معادل داستان رستم بود. مرتبه گوینده آن در استادی بلافاصله پس از مقام اسدیست و اگر استحکام و متانت و دقت شدید اسدی را اندکی نادیده انگاریم باید بگوییم که این داستان بنا بر موازین حماسه سرایی و از لحاظ ترتیب میدان‌های جنگ و تسلسل وقایع و وصف پهلوانان و استعمال کلمات و ترکیبات حماسی از کرشاسپنامه اسدی بهتر و زیباتر است زیرا شاعر توانسته

۱ - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس ج ۳ س ۱۵.

۲ - مجمع الفصحاء ج ۱ س ۳۴۲.

استروش فردوسی را در آنچه گفته ایم بهتر تعقیب کند و در بعضی موارد نیز با او برسد. خواننده برز و نامه هنگام وصف برزو و جنگها و مردانگیها و حرکات و سکنات او چنان می‌پندارد که از شاهنامه داستان رستم را برمیخواند و یقیناً لطف منظومه از باب صف آرای و میدان سازی و شیوایی در وصف رزم و بزم تا درجه زیادی نتیجه قدرت و مهارت شاعر است. یکی از زیباترین میدان های جنگ برز و نامه میدان جنگ فرامرز با برزو اسیر کردن او و در افتادن لشکر ایران و توران بهم است که حقیقه و بمعنی واقعی خود یکی از میدانهای جنگ همگروه شاهنامه را بیاد خواننده میآورد. عین این کیفیت را میتوان در جنگهای رستم و فرامرز و زال با پیلسم یافت. البته ایات سست هم در این منظومه دیده میشود ولی نه چندانکه در بعضی از منظومه‌های متأخرتر از آن می‌یابیم. شاعر گاه ایاتی از فردوسی را درست تقلید کرده و در منظومه خود جای داده است مانند این بیت :

در این جایگه نام من مرگ تست	کفن بیگمان جوشن و ترگ تست
که ما خوز است از این بیت فردوسی :	
مرا مام من نام مرگ تو کرد	زمانه مرا بتک ترگ تو کرد

و حتی گاه بعضی از ایات شاهنامه را با مختصر تغییری جزء اشعار خود آورد چنانکه جدا کردن آن از متن دشوار است مانند بیت دوم از آنچه در ذیل می‌آورم :

بدو گفت شاه ای یل نامدار	ز رستم تو اندیشه در دل مدار
جهان آفریننده یار تو باد	دل و تیغ و بازو حصار تو باد

شماره اینگونه ایات کم است و برای شاعری که بیش از ۳۸۰۰۰ بیت در باب يك داستان بزرگ پر حادثه بسراید بهیچ‌روی قابل اهمیت نیست. جایگه استاد گنجه در يك نظیره گویی بر فردوسی (رسیدن اسکندر بیالین دارا) چند بیت و چند مضمون فردوسی را بصورت‌های گوناگون بمنظومه خود نقل کند نمی‌توانیم بر شاعری که منظومه‌ی بدین تفصیل بوجود آورده است بعنوان نقل یا استفاده از مضمون چند بیت بدیده چشم بنگریم. برعکس ایاتی که نماینده قدرت شاعر در بیان مضامین حماسی باشد در این منظومه فراوان و بیشتر است و نزدیک تمام ایات این منظومه زیبا و استادانه و از روی قدرت و مهارت ساخته شده.

## ۱۰ = شهریار نامه

این منظومه متعلق است باواخر قرن پنجم هجری و از آن روی اهمیت دارد که در آن اعمال پهلوانی خاندان رستم تا پشت سوم بعد از ونیز کشیده میشود و «شهریار» که در این منظومه یاد شده آخرین فرد مشهور از خاندان کرشاسپ در حماسه ملی ایرانست. شهریار پسر برزو پسر سهراب پسر رستم است که مانند پدر و جد خود بی آنکه از نسب خویش آگهی داشته باشد با خویشاوندان خود بنزاع برخاست و میان او و عمش فرامرز جنگی سخت در گرفت و سرانجام پس از شناسایی بصلاح و وداد مبدل گشت.

ناظم این داستان **سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی** (متوفی بسال ۵۴۴ یا ۵۵۴) از شعرای بزرگ ایران در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. مختاری غزنوی از معاصران ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) و مسعود ابن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) و عضدالدوله شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) و ابوالملوک ارسلان بن مسعود بن ابراهیم (۵۱۱-۵۵۲) بود و دیوان قصائد او مشهور و استادی وی در زبان و شعر فارسی مسلم است.

نظم این داستان بنا بر آنچه مختاری در پایان کتاب خود گفته است بخواهش مسعود بن ابراهیم صورت گرفت و شاعر سه سال در این کار رنج برد. نام مختاری نیز در پایان کتاب آمده و انتساب شهریار نامه بدو مسلم و بدیهیست. آیات اخیر این کتاب بنا بر آنچه «ریو» در مجلد دوم فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا آورده چنین است:

بسر شد کنون نامه شهریار	بتوفیق یزدان پروردگار
شها شهریارا سرا سرورا	نگهدار تختا جهان داورا
چو فرمودیم داستانی بگوی	بگفتم باقبال فرهنگ جوی
سه سال اندرین رنج برداشتم	سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
بنظم آوریدم باقبال شاه	شه <sup>۲</sup> شهریاران و ظل اله

۱ - رجوع کنید بحواشی چهارمقاله چاپ لیدن ص ۱۵۰

۲ - در اصل «شهی»

که تاجت فروزنده چون هور باد  
گل باغ و بستان محمود شاه  
چو مختاری آن نامورا داستان  
گرم هدیه بخشی در این بارگاه  
شوم شاد و افزون شود جاه تو  
و گر هدیه ندهی ایسا شهریار  
زبان من از هجو کوتاه بساد  
ز فردوسی اکنون سخن یاددار  
ز تیغ جهان جمله پر نور باد  
جهانجوی بخشنده مسعود شاه  
بنام تو گفت ای شه راستان  
پیش بزرگان با عز و جاه  
همان مدح گویم بدرگاه تو  
نر نجم کسه هستی خداوندگار  
همیشه نساگوی این شاه باد  
که شد بر سرم (ظ: سر) رزم اسفندیار

این داستان منظوم علی التحقیق از یک داستان منشور که شهرت و رواجی داشت و داستانی نامور بود ساخته شد و مختاری چنانکه خود گفته است از آن هیچ باقی نگذاشت و همه را بنظم در آورد و گویا این داستان از آخرین داستانهای عهد پهلوانی رستم بوده است.

مراد از مسعودشاهی که مختاری او را گل باغ محمود شاه خوانده سلطان مسعود ابن ابراهیم است که از سال ۴۹۲ تا سال ۵۰۸ هجری سلطنت کرد و بنا بر این شهریار نامه که بخواهش او از نثر بنظم نقل شد بعد از سال ۴۹۲ بشعر در آمده و پیش از سال ۵۰۸ ختام یافته است و میتوان آنرا بتحقیق متعلق باواخر قرن پنجم دانست.  
شهریار نامه شامل سه قسمت است:

قسمت اول مفصلترین قسمتهای این منظومه است و شروع می شود بدو جنگ مشهور از فرامرز پسر رستم که جنگ نخستین بادیوی سیاه بنام «ریحان» صورت گرفت و دیگری با سپاهسالار هند. این سپهدار هند برادرزاده فرامرز و موسوم است بشهریار. در آغاز کار شهریار و فرامرز یکدیگر را نمی شناختند اما آخر کار بر حال یکدیگر تعریف حاصل کردند. پس از این آشنایی فرامرز بایران باز گشت و شهریار نزد فرانک ملکه سرانندیب و آنگاه بجنگ ارژنگ دیورفت و او را باطاعت خویش در آورد چنانکه از همراهان وی گشت در این اثناء ارجاسپ شاه توران که لهراسپ را کشته بود ارهنگ دیو پسر پولادوند را بسیستان فرستاد. زال در غیبت رستم که در این هنگام بخاور زمین رفته بود زواره

پسر خویش را بچنگ ارهنگ فرستاد و آنگاه خود بیاری او رفت و ارهنگرا منهزم و مغلوب ساخت .

قسمت دوم منظومه شروع میشود بر فتن زال بدر بار سلیمان و وقایعی در این باب و جنگ بادیوی بنام « اهریمن » .

قسمت سوم شامل پایان داستانست و منتهی میشود با شعاری که قبلاً ذکر کرده ایم . بامختصر توجهی بفرست مطالب فوق درمی یابیم که در داستان شهریار عناصر اسلامی و سامی نیز راه یافته و آنرا تا درجه‌ی مغشوش و ناسره ساخته بود و عثمان مختاری بی توجه باین اصل عین داستان را بی کم و زیاد بنظم در آورد .

از شهریار نامه اکنون نسخه‌ی درپیش ندارم . نسخه‌ی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا جزء نسخ خطی فارسی موجود است . چند سال پیش نسخه‌ی از این کتاب را استاد چایکین خاورشناس معروف روسی در طهران خرید و با خود بروسیه برد<sup>۱</sup>

ابیات ذیل را آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه از نسخه شهریار نامه‌ی که پرفسور چایکین در طهران خریداری کرد و میخواست بروسیه برداستنساخ نمود تا در تاریخ ادبیات مفصل ایران که گرد آورده است درج کند و من اکنون آن ابیات را بی هیچگونه تصرفی در اینجا نقل میکنم زیرا بر اثر کمیاب بودن نسخه شهریار نامه ذکر این ابیات را خالی از تازگی و اهمیتی نمی بینم :

جهانجوی خفته بخرگاه بود  
بیامد بر ناموز شهریار  
برم هدیه نزدیک هیتال من  
که بیدار شد پهلوان سپاه  
شه تیره روز نگون گشته بخت  
چو در دست زنگی گردون هلال  
بیازید و بگرفت دست سپاه

کس از پاسبانان نه آگاه بود  
نهفته بخرگه در آمد چو مار  
سرش گفت بردارم از یال من  
چو آمد بنزدیک تخت آن سپاه  
سیاهی بد استاده در پیش تخت  
یکی دشنه در دست آن بدسگال  
بر آمد ز جا نامدار سپاه

۱ - در باب شهریار نامه رجوع کنید به :

برافروخت روی سیاه ازشتاب  
 دگر بهلوان گفت کای دیوچهر  
 چه مردی و اینجا چه کار آمدی  
 سیه گفت ای از تو روشن روان  
 نگهبان این قلعه از بن متم  
 بدان آمدم تا سری زین سپاه  
 ولیکن چو بخت از کسی گشت دور  
 بیفکنند خنجر ز چنگ آن زمان  
 جها نجوی بر بست دست سیاه  
 خروشید بر پاسبانان چو نای  
 بگفتا ز گفتار بستند لب  
 بگله درون گرگ و چوپان بخواب  
 خردمند بر زد یکی داستان  
 بجایی که دشمن بود خواب یاد  
 بدیشان نمود آن سیاه دراز  
 پس آگاهی از این بارژنگ شد  
 سراسیمه آمد بکردار مست  
 بدان پاسبانان بر آورد خشم  
 همی خواست کردن سیه راتباه  
 مرا گر ندارید در زیر بند  
 بجایی از این پس بکار آیمت  
 بدو گفت شاه ای سیاه حسود  
 بیاری بمن گرد زمال را  
 بیزدان که چون دست بندم و را  
 چنین پاسخ آورد با شاه عاس  
 سپارم بتو گنج زمال را  
 ز پیمان یکی خاطر م شاد کن  
 بیفشی بمن دخت هیتال را  
 وزان پس ترا کمترین چاکرم  
 بدو گفت ارژنگ بخشیدمت

چو انگشت کز آتش آید بتاب  
 که بخت از تو امشب بریده است مهر  
 که درخیمه پنهان چو مار آمدی  
 بود دور چشم بد از پهلوان  
 همه ساله با رای اهریمنم  
 ببرم برم نزد هیتال شاه  
 بیای خود آید دوان سوی گور  
 بگفتا بیندم هم اندر زمان  
 برون شد ز خرگه چو از ابر ماه  
 سراسیمه جستند یکسر ز جای  
 چنین خواب گردیده در تیره شب (کذا)  
 شب تیره نه تابش آفتاب  
 نیوش ارترا هست روشن روان  
 مکن ور کنی سردهی خود بیاد  
 که بگرفته بسد آن یل سرفراز  
 بر آشفت و از روی اورنگ شد  
 بدید آنکه بسته سیه را دودست  
 بدیشان بگرداند از کینه چشم  
 چنین گفت بسا نامدار سیاه  
 بر آنم که باشد یکی سودمند  
 بکاری که باید بیار آیمت  
 در قلعه بر من بیاید گشود  
 همان گنج و اسباب هیتال را  
 سپارم همه ملک و بخشم ترا  
 همی از تو در دل مرا صد هراس  
 بیارم سر شاه هیتال را  
 مرا در سر اندیب داماد کن  
 بگیری چوزو تخت و کویال را  
 کمر بسته پیش تو چون کهترم  
 مر آن دخت چون راستی دیدمت

زمین بوسه زد پیش تخت بلند  
 برفت و در قلعه را کرد باز  
 سپهدار شه را بدان قلعه بمرد  
 شهبش داد از آن گنج بسیار مال  
 دگر روز بر پیل بستند کوس  
 طلایه پیش سپه برد نیو  
 پس لشکرش گرد هیتال داشت  
 بقلب اندرون شاه ارژنگ بود  
 بر افراشته چتر هندی بسر  
 ز بس بانگ پیلان و آوای زنگ  
 سپهدار روشن شد اندر نهیب  
 چو شد خور از این گنبدلاجورد  
 کنارنگ هیتال باشش هزار  
 چو از پیش برخاست بانگ و غریو  
 بر آمد شب تیره آوای زنگ  
 شب تار و آوای رویینه خم  
 کنارنگ غریب مانند دیو

کشودند دست سیه را ز بند  
 بدانگه که خورشید شد سرفراز  
 همه مال هیتال شه را سپرد  
 رساندش بگردون گردنده یال  
 شد از گرد پیلان جهان آبنوس  
 ز پیلان جهان پر ز جوش و غریو  
 که از کینه در چنگ کوپال داشت  
 صدای دف و ناله چنگ بود  
 همی گوش گردون شد از کوس کر  
 شد از چهره مهر گل رنگ رنگ  
 شد از بس سرافراز گرد از نشیب  
 ز پیش سپه خاست بانگ نبرد  
 پیامد بر آمد غوگیر و دار  
 بجنبید از جا سپهدار نیو  
 بدشت سر اندیب برخاست چنگ  
 بتن زهره شیر گردیده گم  
 گرفته ره گرد فرخنده نیو<sup>۱</sup>

## ۱۱ - آذربایین نامه

آذربایین پسر فرامرز از دختر صور پادشاه کشمیر بود که هنگام جنگ پدر با  
 بهمن در هندوستان میزیست و چون از کار پدر آگهی یافت بیاری او شتافت و نزدیک لشکر گاه  
 بهمن از دریا بر آمد و لشکر بهمن را از آن پدر خود پنداشت و دوست و ارب جانب آن رفت  
 و گرفتارش و بهمن او را با خود از سیستان سوی بلخ برد اما در میان راه رستم تور گیلی یکی

۱- داستان این دیو با شهریار بسیار شبیهست به داستان زنگی با کرشاسپ که با اشارت بهو و بعنوان رسالت پادشاهی  
 نزد کرشاسپ رفت اما کرشاسپ دشمنه رادر دست او دید و آن را ازو گرفت و ویرا بهوش بر زمین کوفت و چون  
 بهوش آمد از او در اسیر کردن بهو یاری خواست . رجوع کنید بکرشاسپ نامه چاپ آقای یغمائی از صفحه ۱۱۱ بعد.

از پهلوانان آن روز کاریاری او آمد و ویرا از بند رهایی داد. آذربرزین پس از رهایی از بند بهمن با او بجنگ برخواست و میان او و بهمن کارزارها رفت تا سرانجام پادشاه کیان بحصاری پناه برد و آخر کار بصلح با آذر برزین تن درداد و آذربرزین جهان پهلوان بهمن گشت<sup>۱</sup>

در باب این آذر برزین داستانی منظوم بجای مانده است که همراه بهمن نامه در بریتیش میوزیوم مضبوط<sup>۲</sup> و معنوست بعنوان ذیل: «آغاز داستان آذر برزین پورزالزر (کذا) که از دختر شاه صور کشمیر است و این يك قسم آذربرزین نامه است».

نخستین بیت از نسخه مذکور آذربرزین نامه چنین است:

بزال ستم دیده رفت آگهی      که گشت از فرامرز گیتی تھی

حکایت آذربرزین از داستان تولد او آغاز می شود و بمرگ وی ختام می پذیرد. نسخه بی کداز این داستان در موزه بریتانیا موجود است علی الظاهر نسخه بی کامل نیست و اصولاً چنین بنظر می آید که اصل داستان آذربرزین در این منظومه خلاصه شده باشد و گذشته از این تصریحی که در عنوان منقول در این باب شده است صحت عقیده ما را مدلل میدارد. آنچه در نسخه موجود بهمن نامه در باب آذربرزین می یابیم مفصل تر و کاملتر است از داستان آذربرزین در نسخه موجود آذربرزین نامه.

## ۱۲ = بیژن نامه

بیژن نامه داستانیست منظوم در باب بیژن پهلوان معروف ایرانی پسر گیو پسر گودرز کشاورز که بیت ذیل آغاز میشود:

کنون کار بیژن بگویم ترا      بدین آب حکمت بشویم ترا

مجموع ابیات این منظومه از ۱۴۰۰ تا ۱۹۰۰ و اصل داستان و قسمت عظیمی از آن ملقط

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۵ ، ۵۳ - ۵۴ ، ۹۲

۲ - ضمیمه فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف ربو ص ۱۳۱

است از داستان رزم بیژن و گرازان در شاهنامه، اما بعضی از قسمتهای آن بامتن شاهنامه اختلافات کلی دارد.

در پایان این داستان پنجاه بیت در کیفیت ملاقات منیژه و بیژن با فرنگیس مادر کیخسرو دیده میشود که آخرین بیت آن چنین است:

چوزین داستان دل پیرداختم      سوی رزم برزو همی تاختم<sup>۱</sup>

و از این بیت مسلم میشود که سازنده و گردآورنده و مکمل این داستان صاحب برزو نامه یعنی خواجه عمیدعطاء بن ناکوک رازی است و او غیر از برزو نامه که خود منظومه مفصلی است داستان یا داستانهای دیگری رانیز از حماسه ملی ایران بنظم در آورده بود.

### ۱۳ = لهراسپ نامه

از قطعات شاهنامه غیر از بیژن نامه داستان دیگری بنام لهراسپ نامه ترتیب یافته است. این داستان شامل قسمتی از شاهنامه تا پایان داستان رستم و شغاد و شامل مقدمه‌یی در چهار بیت است. نسخه‌یی از این داستان در کتابخانه ملی پاریس مضبوطست<sup>۲</sup> و از جامع و ترتیب دهنده آن خبری در دست نیست.

### ۱۴ = سوسن نامه

چنانکه قبلاً نیز دیده‌ایم از برزو نامه قسمتی بنام سوسن نامه نقل و علی‌حده داستانی شده است. سوسن زنی تورانی رامشگر و افسون‌کار بود و افراسیاب او را برای فریب دادن و اسیر کردن پهلوانان ایرانی همراه پهلوانی بنام پیلسم با ایران فرستاد و او تنی چند از پهلوانان را که میهمان رستم بودند با فسون بچنگ آورد اما سرانجام فرامرز از کار او و پیلسم خبر یافت و رستم را از این افسون آگاه ساخت. رستم بچنگ پیلسم رفت و در این

۱- ضمیمه فهرست ربو ص ۱۳۲ - ۱۳۳

۲- فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس تألیف ادکار بلوشه ج ۳ پاریس ۱۹۲۸ ص ۱۰

اثناء افراسیاب از اینحال خبر شد و بیاری سوسن رامشگر آمد و جنگی بزرگ میان رستم و فرامرز و برزو و سپاه سیستان با افراسیاب و تورانیان در گرفت و چون کیخسرو از این واقعه خبر یافت بیاری رستم آمد و قتالی عظیم که برهایی یافتن پهلوانان اسیر ایرانی و گریختن افراسیاب و رفتن کیخسرو و سیستان و دادن منشور غرور و هرات ببرزو منتهی شده بود، پدید آمد. این داستان از بهترین قطعات برزو نامه عظیمی است که از آن کتابی جدا گانه ترتیب یافت و در بعضی از نسخ شاهنامه نیز راه جست<sup>۱</sup>.

### ۱۵ - داستان كك كو هزاراد

در باب رستم تنها همان داستانها که در شاهنامه می بینیم مشهور نبود بلکه داستانهای کوچک و بزرگی از این پهلوان در سیستان و خراسان زبان بزبان میگشت و در کراسدها ثبت میشد. فردوسی از این داستانها قسمتی را بنظم آورده و شاید از آن میان آنچه را که بیشتر بمنظور او یعنی تدوین تاریخ ایران قدیم بیاری میگردانند و انتخاب نموده و بر مطالب شاهنامه ابو منصور افزوده باشد. بهمین دلیل هم پس از شاعرانی ب فکر نظم این داستانهای رستم افتادند و منظومههایی ب بحر متقارب در شرح پهلوانیهای وی سرودند.

شاعری که از نام و نشان او آگهی ند ارم و علی الظاهر در قرن ششم هجری میزیست قسمتی و یا شاید همه این داستانهای بازمانده رستم را برای یکی از سلاطین بنظم آورد و از آن میان تنها يك داستان در جزء ملحقات و گاه بصورت دفتر علی حده دیده میشود و این همانست که در ملحقات شاهنامه بنام «داستان كك كو هزاراد» موسوم است.

گویا این داستان همچنانکه گفتم داستان منفرد نبوده است که شاعری بدخواه بنظم آورده باشد بلکه جزء چند داستان در باب رستم بود که شاعر يكايك آنها را بنظم می آورد و از هر يك بدیگری می پرداخت و در آغاز داستان شروع و در آخر

آن پایان داستان را خبر میداد. بیت اول این داستان:

کنون داستان کک کوهزاد      بگویم بدانسان که دارم بیاد

را اگر تقلید شاعر از روش فردوسی در همین‌گونه موارد بدانیم میتوان رساننده این معنی دانست که شاعر پس از فراغ از داستان دیگری بنظم این داستان آغاز کرده و گرنه با نظم داستان منفردی که سابقه نداشته باشد هیچ گاه ازین‌گونه آغاز سخن نمی‌کنند.

در پایان داستان باز بیتی آمده است که مؤید همین حدس ماست. در آن بیت

شاعری گوید:

گذشتیم از رزم و پیکار کک      که این رزم و کین در برم بدسبک  
دل‌شهری‌بار جهان شادباد      ز هر بد تن بساکش آزاد باد

و این درست همان رسم فردوسی است که پس از گذشتن از یک داستان اتمام آنرا اعلام میکند و گاه نیز سخن از مدح شاه بمیان می‌آورد. ذکر عبارت «این رزم و کین» و سبک بودن آن نیز این تصور را در ما ایجاد میکند که شاعر حدیث رزمها و کینهای دیگری را نیز بنظم آورده بود.

داستان کک کوهزاد ظاهراً از دفتری که مستند بر روایات شفاهی راویان سیستان

و خراسان بود اخذ شد زیرا در آغاز آن شاعر چنین گفته است:

چنین گفت دهقان دانش پژوه      مر این داستان را ز پیشین گروه

و این نقل روایات از دهقانان چنانکه دیدیم رسم ناقلان روایات از دفاتر منشور بشعر بود. داستان کک کوهزاد را بعضی از مجعولات عهد مغول و غیر قابل ذکر میدانند و میگویند مأخذ صحیحی ندارد. اظهار این عقیده بنظر ما دور از صوابست زیرا اولاً نزدیکی نسبتاً زیادی که در سبک سخن سرایی این داستان بداستانهای حماسی قرن پنجم می‌بینیم و ثانیاً قلت نسبی استعمال کلمات عربی در آن و ثالثاً نزدیکی زیاد منظومه سبک شعرای خراسانی پیش از مغول و حتی سبک معمول منظومه‌های حماسی قرن پنجم و

عدم تجانس آن با سبک شعر عهد مغول و رابعاً یافته نشدن افکاری که بقرن هفتم سازگار است و در منظومه‌های حماسی متأخر زیاد دیده میشود و خامساً وجود نداشتن نامهای عربی که در منظومهای متأخر فراوان می‌بینیم : همه دلیل است بر تعلق نداشتن این منظومه بقرن هفتم یعنی عهد مغول و تعلق آن به عهد پیش از مغول و اواخر قرن ششم و اگر بمقایسه‌ی میان جهانگیر نامه و سامنامه با داستان کک کوهزاد مبادرت شود صحت سخنان ما بخوبی آشکار میگردد.

البته در این داستان مختصر اشتباه و خلطی از لحاظ داستانهای قدیم موجود است و آن آوردن کشواد و میلاد در شمار چاکران زال است که در کودکی رستم همواره باوی بودند. این اشتباه که معلوم نیست از ناظم است یا از جامع داستان بنثر، تا درجه‌ی مایه تصور جعل داستان میشود و چنین مینماید که این داستان را کسی از پیش خود ساخته و بنظم در آورده است اما بنا بر آنچه گفته‌ام و در نتیجه آنکه گویند این داستان داستانهای دیگری را از قول دهقانان نقل میکرد و برای پادشاهی میساخت که چنانکه خواهیم گفت یقیناً از پادشاهان خراسان یا سیستان یعنی مرکز رواج داستانهای قدیم بود، نمی‌توانست بجعل این داستانها پردازد و گویا این داستان از آن داستانهایست که در سیستان و خراسان در روزگار نسبتاً قدیم ایجاد شده و منشاء ایجاد آن مناقشات اقوام کوچ (قفص، قفس) و بلوچ (بلوص) و افغانان با سیستانیان و خراسانیان و آزارهای ایشان باهالی این نواحی بوده است که در کتب تاریخ و مسالك و ممالك بتفصیل ثبت شده است.

از جمله حکایاتی که در باب سلطان محمود نقل شده یکی داستان تاریخی قمع دزدان کوچ و بلوچ است که صاحب کرمان در پاسخ نامه محمود بدو نوشته بود « من از ایشان (یعنی از کوچ و بلوچ) بجان آمده‌ام که اغلب ایشان دزد و مفسدان اند و دو بیست فرسنگ نایمن میدارند و بدزدی میروند و خلقی بسیار اند و من با ایشان مقاومت نمی‌توانم کردن، سلطان عالم (یعنی محمود) توانا تر است، تدبیر ایشان در همه جهان او تواند کرد... »<sup>۱</sup>

و این قوم در اوایل قرن پنجم که زمان واقعه لشکریان محمود با ایشان بود چندان زورمند

۱ - سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۷۹ - تمام این حکایت از ص ۷۶ تا ص ۸۴ کتاب مذکور ثبت است.

بودند که از ایشان چهار هزار مرد بر ناو عیار پیشه با سلاح تمام بر سر راه کاروان عراق بیرون آمدند و منتظر کاروان نشستند<sup>۱</sup>.

این حکایت و آنچه از آن نقل کرده ام نماینده دستبردها و تاخت و تازهای کوچان و بلوچان از کوههای صعب بلوچستان بنواحی مجاور است که سیستان از آن میان آباد تر و پر ثروت تر بود. همین حال هم در باب قوم افغان که نام آنان را در تاریخ عتبی ضمن شرح احوال ناصرالدین سبکتکین می بینیم، یقیناً صادق بود و از این قوم نیز، هر گاه فرصتی می یافتند آسیبهایی باهل سیستان یا نواحی مجاور آن از خراسان میرسید:

این تاخت و تازها و دستبردها تنها پیام اخیر اسلامی اختصاص نداشت و ظاهراً از این دو قوم همواره آسیب و آزاری بیستانیان و خراسانیان میرسید و کینه‌یی از آنان در دل ایشان بود و یقیناً داستانهای محلی بسیار در این باب وجود داشت. ذهن داستان ساز ایرانیان سیستان زمان این روابط خصمانه را تا ایام قدیم داستانی بالابرد (درست مانند ارتقاء دوره اختلافات ایران و روم بادوار پیش از تاریخ) و داستان کک کوهزاد و تسلط او را بر سیستان و باژوساو گرفتن از زالوسام پدید آورد و از خاندان کرشاسپ تنها رستم را برای مقابله با آن مرد دلاور تهم سزاوار یافت و جنگ رستم را بشکلی که در داستان کک کوهزاد می بینیم ابداع کرد.

از این روی داستان کک کوهزاد بنابر قرائن تاریخی نمی باید از مجعولات عهد جدید اسلامی متلاً عهد مغول بوده باشد و همچنانکه گفتیم خاطرات سیستانیان از آزارها و آسیبهای قوم بلوچ و افغان مایه ایجاد این داستان و داستان جنگ رستم در قلعه سپندوسيله کمال آن شده است.<sup>۲</sup>

چنانکه گفتم ظاهراً منظومه «کک کوهزاد» در قرن ششم در خراسان پدید آمده و گوینده آن نیز خراسانی بوده است. دلیل عمده من یکی وجود لهجه شعرای خراسان در این منظومه و دیگر استعمال کلمه اوغان است که اتفاقاً از دستبرد ناسخان در چند بیت مصون و بهمان شکل اصلی محفوظ مانده است و از آن جمله در رویت ذیل:

۱- سیاستنامه ص ۸۱ . ۲- نزدیکی و ارتباط داستان کک کوهزاد با جنگ رستم در دژ سپند مسلم و آشکار است.

نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ  
 ابردشت خرگاه بگزید کوچ  
 چه دردژگزیدی بدینسان درنگ  
 که آمد همه نام اوغان بشنگ

اوغان تلفظ کلمهٔ افغانست در خراسان و بعضی از نواحی افغان و کنون بنا بر آنچه اطلاع دارم هنوز هم در بعضی از نواحی مجاور افغانستان افغانان را بنام اوغان و افغانستان را «مُلک اوغان» میخوانند.

شمارهٔ ابیات منظومهٔ کک کوهزاد بنزدیک هفتصد میرسد و اگر عدهٔ نسبتاً زیادی ابیات سست را از آن بیرون کنیم باقی ابیات این منظومه روان و اندکی زیبا و تقریباً صاحب لحن حماسی و ترکیبات و اصطلاحات و کلمات اشعار قهرمانیست. خلاصهٔ داستان چنین است که :

نزدیک زابل سه روز راه کوهی بلند بود که در آن از افغان و لاجین و بلوچ قوم بسیاری گردآمده بودند و در قلعهٔیی بر بالای آن کوه بنام قلعهٔ «مر باد» میزیستند

بدژدریکی بدکش جای داشت  
 نژادش ز اوغان سپاهش هزار  
 که در رزم باژدها پای داشت  
 دورانش همانند ران پیل  
 همه ناوک انداز و ژوبین گذار  
 که رزم جوشان تر از رود نیل  
 بگیتی بسی رزم بودش بیاد  
 هزار و صد هژده اش سال بود  
 بسی بیم او در دل زال بود  
 چنان بد که هر سال ده چرم گاو  
 پر از زر گزفتی همی باژ و ساو

زال تادوازده سالگی رستم را از داستان کک کوهزاد بیخبر گذاشت اما رستم روزی بیزار گاه رفت و آنجا از حدیث کک آگهی یافت و نهانی با کشواد و میلاد بجنگ کوهزاد رفت و او و برادر زاده اش بهزاد را از پای در آورد و این پهلوانی مایهٔ شهرت رستم و اعجاب زال و سام و منوچهر گردید (عیناً مانند داستان فتح در سپند).

عناصر سامی در این داستان اصلاً موجود نیست بلکه صورت و هیات داستان بداستانهای اصیل ایرانی شباهت بسیار دارد. کلمات عربی نیز نسبت به جهانگیرنامه و سام نامه در آن بسیار کم و انگشت شمارست و بهر حال تعلق آن به بعد از قرن ششم بسیار بعید بنظر میآید.

## ۱۶ = داستان شبرنگ

در باب رستم داستان دیگری در دست است بنام داستان شبرنگ و آن داستانی است از جنگ رستم با شبرنگ پسر دیوسپید و همه دیوان مازندران و برافگدن آنان. اصل این داستان منسوبست با زادسرو و مشهور که فردوسی از او در مقدمه داستان قتل رستم سخن رانده و گفته است که «بسی داشتی رزم رستم بیاد» و انتساب آن بدومدلل میدارد که غیر از آنچه فردوسی از روایات وی بنظم آورده بود روایات دیگری نیز از وجود داشت و فردوسی چنانکه از داستانهای فراوانی در باب ایران قدیم صرف نظر کرد این داستان را نیز نادیده انگاشت.

دوبیت نخستین از داستان شبرنگ چنین است :

کنون بشنو از گفته زاد سرو      چراغ صف صدر ماهان بمر و  
که چون شد بمازندران پور زال      همه دیو را کرد او پایمال

نسخه‌یی از این داستان در کتابخانه موزه بریتانیا مضبوطست .

با نسخه شبرنگ نام داستان دیگری از رستم همراه است . این داستان راجعست به **جنگ رستم با بیری در سرزمین هند** و تولد فرامرز و جنگ رستم با پهلوانی بنام «پتیاره» که از دریا برآمده و بدست تهمتن کشته شده بود . نخستین بیت این داستان چنینست :

یکسی روز ایام فصل بهار      منوچهر بر تخت بد شهریار

نظم این هر دو داستان علی الظاهر پیش از عهد مغول و شاید در قرن ششم صورت گرفته است .

## ۱۷ = داستان جمشید

در جزء ملحقات شاهنامه حکایتی است بعنوان «داستان جمشید» . این داستان

عبارتست از خروج ضحاک بر جمشید و نامه نوشتن بدو و انکار کردن خدایی وی و اثبات وحدانیت برای خدای واحد متعال و جنگ جمشید و ضحاک و گریختن جمشید و رفتن او بسیستان و بزنی گرفتن دختر کورنگ شاه و زادن تورازو... قسمت بزرگی از این داستان یعنی از رفتن جمشید بزابلستان ببعده بی کم و کاست منقولست از کرشاسپنامه اسدی طوسی و تنها ۲۷۶ بیت از آغاز این منظومه از کسی است که خواست داستان جمشید را جداگانه تدوین کند. این ۲۷۶ بیت مملو از کلمات عربی و ابیات است تمام معنی سست که یقیناً متعلق ببعده از حمله مغول است و مطلب تازه و ناسازگار آن بسا روایات ملی ایران خداپرست بودن ضحاک است که باخوی اهریمنی ضحاک از دهافش در روایات ملی همساز نیست.

داستان جمشید مصدر است بیت ذیل :

چو نزدیک شد نزد جمشید شاه      یکی نامه بنوشت بیور بگاه

و من از این داستان هنگام تحقیق در باب کرشاسپنامه نیز باختصار سخن گفتم.

## ۱۸ - جهانگیر نامه

یکی از منظومه‌های مفصل حماسی داستان منظومی است بنام جهانگیر نامه در جنگ جهانگیر پسر رستم با ایرانیان و در آمدن او در سپاه ایران و آنگاه جنگ او در مغرب بارستم.

داستان جنگ پدر با پسر ظاهراً اثر شدیدی در ایرانیان داشت زیرا عین این روایت یکبار دیگر در داستان برزوچنانکه دیده ایم و در داستانهای دیگر تکرار شد. از نظایر این داستان میان ملل دیگر نیز دیده می‌شود. در زبان آلمانی داستانی بنام «هیلدبران و هادو براند»<sup>۱</sup> وجود دارد که بداستان رستم و سهراب و جهانگیر و رستم شبیه است و داستان کوکولین<sup>۲</sup> در ایرلند نیز بی‌شبهت بداستان رستم و سهراب است. در ادبیات روسی داستان

«یروسلان لازارویچ»<sup>۱</sup> هم شباهتی بداستان رستم و جهانگیر ورستم و سهراب دارد.

داستان سهراب چنانکه میدانیم منظومه غم‌انگیز است مبتنی بر خطای رستم در مخفی نگاه داشتن نشان خویش و شتاب در قتل سهراب چنانکه در پایان این داستان «دل نازک از رستم آید بخشم». اما داستان جهانگیر در عین شباهت خود بداستان سهراب از این عاقبت غم‌انگیز برکنار است و گویا تقلید و در عین حال تعدیلی است از داستان رستم و سهراب زیرا پس از جنگ سختی با شنایی طرفین پایان می‌پذیرد.

• از این کتاب نسخه‌یی در کتابخانه ملی پاریس موجود است که عدد ابیات آن بنا بر احصاء ژول مول ۶۳۰۰ است<sup>۲</sup> و نسخه‌یی از آن بسال ۱۳۰۹ هجری (۱۸۹۲ میلادی) در بمبئی بطبع رسید که عدد ابیات آن نیز بعین مانند نسخه کتابخانه ملی پاریس میباشد. گوینده داستان شاعر است گمنام موسوم به قاسم و متخلص به مادح. در آغاز نسخه چاپی این نام به ابوالقاسم گردانده شده است اما در پایان منظومه نام ناظم بهمان صورت آمده است که نگاشته‌ام و آن چنین است:

بیا قاسم مادح دردمند      مگو بیش ازین قصه چون و چند

از این قاسم مادح بهیچ‌روی اطلاعی ندارم و نمیدانم در چه قرنی میزیست و با کدامیک از سلاطین معاصر بود زیرا در منظومه او امارات و قرائنی که ما را بچنین اطلاعی برساند موجود نیست و تنها محقق است که سراینده این منظومه مردی بود از اهل هرات یا ساکن آنجا زیرا آخرین بیت منظومه چنین است:

بنظم آمد این دفتر اندر هرات      بتوفیق جبار موت و حیات

دوره زندگی شاعر و تاریخ نظم منظومه نیز اصلاً معلوم نیست مگر اینکه با توجه بکیفیت زبان و شعر فارسی در جهانگیر نامه بتشخیص تاریخ آن توفیق یابیم.

ژول مول عهد نظم این داستان را قرن پنجم دانسته و گفته است: «این منظومه متعلق بقرن پنجم هجریست چه اولاً عناصر داستانی و ترتیب مطالب آن بنحوی است که در حماسه‌های اصیل ملی ایران می‌بینیم و ثانیاً آهنگ کلمات و اشعار غنائی متعلق بادوار

۱ - Yeruslan Lasarewitch

۲ - رجوع کنید بمقدمه ژول مول بر جلد اول شاهنامه از ص ۶۱ تا ص ۶۳.

متأخر در آن وجود ندارد و ثنائاً روایاتی که در آن آمده ابدأ تحت نفوذ اسلام و مسلمین قرار نگرفته و تباہ نشده است و را با سبک بیان و سخنگویی آن با بعد از قرن پنجم سازگار نیست. « متأسفانه قبول نظر مول از همه جهات برای من دشوار است چه مختصر مقایسه‌ی میان جهانگیر نامه و منظومه‌های حماسی قرن پنجم و اوایل سده ششم هجری این فکر را یکباره از میان میبرد و من پس از بیان اجزاء این کتاب و چگونگی داستان آن در این باب بتفصیل سخن خواهم گفت .

نسخه چاپی جهانگیر نامه که سال ۱۲۶۱ یزد گردی مطابق با ۱۳۰۹ هجری و ۱۸۹۲ میلادی در مطبعه ناصری بمبئی طبع شد بدین بیت آغاز میشود :

بنام جهان آفرین کردگار      که پذیرفت از نامش عالم قرار

حمد و ستایش پروردگار در این منظومه مقصود بدو بیت است و بعد از آنها بلافاصله داستان بدین بیت شروع میگردد :

پس از نام دادار جان آفرین      بگویم ترا داستانی گزین

اصل داستان و اجزاء مختلف آن همه جابجا بر عادت گویندگان داستانهای حماسی از قول دهقانان و دانای پیشین و ... میشود :

ز داننده دهقان بسیار هوش      مر این داستان کهن را نبوش  
چنین راند دانای پیشین سخن      که چون نامور رستم پیلتن

اما مطلب تازه‌ی که در این کتاب بدان میرسیم استعمال کلمه « راوی » است بکرات . توضیح آنکه داستانهای حماسی مقدم یعنی حماسه‌های ملی قرن چهارم و پنجم همه منسوب و مسند است بقول دهقانان و موبدان داستان گزار و هیچگاه سخن از « راوی » نمی‌رود و این اصطلاح در زبان فارسی متأخر و متأثر از روایات معنن عربی و اسلامی است .

ز راوی شنیدم که جمهور شاه      شهی بود با افسر و تخت و گاه  
ز راوی شنیدم یکی داستان      بیسانی عجب از که باستان  
چنین داد راوی دانا خبر      ز حال وی و رستم زال زر  
بدینسان بیان کرد راوی سخن      که چون نامور رستم پیلتن...